

غفار عریف

اپریل ۲۰۱۰



## (( هجوگویی های توأم با اخطار دادن ها و شانناژها ))

دو هفته قبل، در سایت انترنتی " آزادی " از آدرس فرد هیچکاره همه کاره بنام " نجرابی " سابق افسر درگاریون کابل ( اسم مستعار، عنصر پشت پرده، بازیگرمجازی)، عنوانی این کمترین هیچمدان، اهانت نامه تهدید آمیزی نشرو در متن آن الفاظ پوچ و بی ادبانه، بدور از عفت قلم و سخنوری و در مغایرت کامل با اصل های حرفه شریف نویسندگی و اخلاق ژورنالیستی به خورد مردم داده شده بود:

این هست وجودش متعلق به مجازی

و آن هست حصولش متولد ز ریایی

" سنایی غزنوی "

( نقل از فرهنگ معین )

از آن جایی که از سوی نجرابی ( بازیگرمجازی و شخص نقاب پوش)، قلمفرسایی ناشگوفای، برخاسته از فرهنگ عقیم و نارسا و فرتوت، مملو از حرفهای بی مایه و مزخرف و نشر آن در صفحه انترنتی " آزادی " ؛ در روزهای اخیر سال 1388 خورشیدی صورت گرفته بود؛ بنابراین بر بنیاد این دو مصراع شعری:

موسم گل است و جشن نوروزی

دلنشان شاد و لبندان خندان باد

" نقل از کتاب نوروز خوش آیین "

نخواستم در آن لحظه های شیرین و پرازشادی و سرور، دقایق نشاط آفرین انتظار به ورود فصل خوبی ها را در ارائه پاسخ به سفته گری های یک شخص بی ادب و مبتلا به بیماری سادیزم که دربستر فرهنگ سترون و فرسوده غنوده و سعی میوزد تا با ردیف کردن حرفهای پلید، به بازار حيله گری رونق بخشد، ناشاد سازم.

ازاینرو در دادن جواب به موقع به یاوه نامه آن تاریک اندرون ظاهر فریب، اندکی تأخیر بعمل آمد. بدین لحاظ از خوانندگان عزیزپوزش می طلبم.

حالا که نوبت گذاشتن حق نجرابی یاوه نویس ( شخص مجازی ) به کف دستش رسیده؛ اذعان میگردد که او این نبشته را بمثابه اولین و آخرین پاسخ به پوچ گویی های بی ادبانه خود بیندارد؛ زیرا باختم همین مقال، به این بحث بی لزوم، نقطه پایان گذاشته میشود.

واما، پیش از این که مطلب را پی بگیریم، ذکر یک مسأله ضروری به نظر میرسد:  
در صحبتی که با رفقا:

- **عبدالواحد فیضی** ( از سابقه داران ح. د. خ. ا، عضو برجسته و شایسته هیأت رهبری کمیته فعالین ح. د. خ. ا؛ شخصیت سرشناس سیاسی کشور و کادرمسلکی و با تجربه در امور عدلی قضایی افغانستان؛ اهل ولسوالی نجراب ولایت کاپیسا)؛  
- **شیر آقا سرشک** ( عضو اصلی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا در دهه هشتاد میلادی، عضو برجسته و پرافتخار هیأت رهبری کمیته فعالین ح. د. خ. ا، شخصیت سرشناس مملکت و کادرنظامی برجسته و سابقه دار در اردوی ملی افغانستان؛ اهل ولسوالی نجراب ولایت کاپیسا)؛  
داشتم، ایشان به وضاحت کامل حالی نمودند که در میان اعضای ح. د. خ. ا، همچنان مامورین ملکی و نظامی برخاسته از جمع اهالی شریف و وطنپرست ولسوالی نجراب، شخصی که با این گونه کم فطرتی در برابر انسانیت و ارزشهای انسانی، از دایره حیا و شرم خارج شود و در لجنزار بی ادبی سقوط کند، اصلاً و قطعاً وجود ندارد. هرگاه به احتمال یک درصد ادعایی موجود باشد که چنین شخصی وجود خارجی دارد و از ردیف هشت نام مستعار قراردادی افشا شده یک شخص در ماهنامه آزادی، نیست؛ پس لطفاً اسم واقعی خود را با فوتوی مبارک خویش و این که از از کدام قریه و منطقه نجراب است، نشر فرماید؛ تاسیه روی شود هر که در او غش باشد.

مزید بر آن، هرگاه نوشته های چاپ شده در شماره های نشریه " آزادی " و قلم پردازی های " نجرابی " مفروض، در سایت " آزادی " باهم سرداده شود، جابجایی واژه ها، ذکر بسا کلمه ها و جمله ها، بدون هیچ مشکلی چهره اصلی یاوه نگار مشهور، در آمده در لباس " نجرابی " ( قیافه مجازی) را به معرفی میگذارد.

به نومیدی، سحرگه، گفت امید  
که کس ناسازگاری چون تو نشنید  
بهرسو دست شوقی بود بستی  
بهر جا خاطری دیدی شکستی...

زبونی هرچه هست و بود از تُست  
بساط دیده اشک آلود از تُست  
بس از این کار بی تدبیرکردی  
جوانان را بحسرت پیر کردی  
بدین تلخی ندیدم زندگانی  
بدین بی مایگی بازارگانی  
نهی برپای هر آزاده بندی  
رسانی هروجودی را گزندی  
باندوهی بسوزی خرمنی را  
کشی از دست مهری دامنی را  
غبارت چشم را تاریکی آموخت  
شرارت ریشه اندیشه را سوخت  
دو صد راه هوس را چاه کردی  
هزاران آرزو را ، آه کردی  
ز امواج تو ایمن ساحلی نیست  
زتاراج تو فارغ، حاصلی نیست....

### " پروین اعتصامی "

آقای نجرابی نقاب پوش، بازیگر ماهر در قیافه مجازی!

پاسخ نامه شما ( درحالی که در آن نبشته از هیچ کسی کدام پاسخی مطالبه نشده بود و ضرورت آن نیز دیده نمی شد) به آدرس نگارنده و نشر آن در صفحه انترنتی " آزادی " ، بدون شک در ذهن خوانندگان نیک رأی و حقیقت جو و واقعیت نگر، اصل های بسیار مهم زیرین را تداعی بخشید:

شما:

در سوداگری حرف، در جدل بازی و لفظ پردازی، در پیاوه سرایی، در ظاهر فریبی و بیهوده گویی، در نغز نمایی تهی از ارزشهای ادبی- فرهنگی- نگارشی، در تهمت بستن و اتهام زدن به مقصد توطئه ریزی و دسیسه سازی، در بی حیایی و دیده درایی، در زیر پا گذاشتن معیارهای اخلاقی، در لگدمال کردن سجایای انسانی، در کشتن چلچراغ حقیقت، در خموش ساختن شمع دوستی و صداقت، در حلق آویز نمودن راستی و درستی، در بی حرمتی به جوهر وفا و صفا، در لطمه زدن به پاکی و آزادگی... استاد بی بدیلی هستید که در پای آن، با چسبیدن به فورمالیسم نابکار، با عرضه متاع دروغ به بازار حيله گری، با دامن زدن به منازعه های قلمی و مطبوعاتی منفی بافانه و پراز لجاجت بمنظور گریز از حقیقت، با شعبده بازی در سخن پردازی، با کوشش مسلط ساختن لفاظی بر اندیشه های حقیقت جویی... علم معانی را، بهشت مغزها و نغزها را، گوهر اصالت- رسالت و ابتکار را، فرهنگ استواری و ثابت قدمی را... به حراج گذاشته اید!

ولیک بایست دانسته باشید، خوب درک کرده باشید، به درستی آگاه باشید، به روشنی تشخیص داده باشید که من یگانه و به تنهایی رونده راه آفتاب، پوینده سربه کف حقیقت زندگی، دانش آموز تکاپوگر مدرسه عشق به انسان و انسانیت، تشنه لب سرگردان در آرزوی نوشیدن پیاپی از آب چشمه معرفت، جوینده کمال و دانش از محضر صاحب‌دلان فرهیخته کانون های علم و فرهنگ و بالندگی اندیشه... نیستم و در این شاهراه دشوار و پراز فراز و نشیب، هزاران رفیق همسنگر و متعهد و دل بسته به آرمانهای انسانی؛ همسفر و ندیم راهم هستند، یکجا و باهم با کاروان حله راه می پیماییم:

اینان که دلشکسته و دل بسته می روند  
چون اشک، ازدو چشم من آهسته می روند  
تک شاخه های چیده ی گلزار درس من  
بازو بهم فشرده چو گلدسته می روند  
دُر ج گهر ز دیده به دامن شکستگان  
پیمان مهر بسته و نشکسته می روند  
زان اشک دانه دانه که پی در پی هم است  
چون بندیان، به سلسله پیوسته می روند  
این آهوان ترمزه ی سینه مخملی  
با سینه پی زخجر غم خسته ، می روند  
مکتب نشستگان قدیم ، نسیم وار،  
اینک ز ره رسیده و ننشسته می روند  
از دیده می روند و ، به دل جا گرفته اند  
اینان که دلشکسته و دل بسته می روند...

" سیمین بهبهانی "

خواننده عزیز، توجه فرمایید!

آن مستعار نویس نقاب پوش و جعل نگار چیره دست درآمده در شخصیت مجازی بنام " نجرابی " تا هنوز به خود نیامده و نمی داند که چگونه با دامن زدن به جنگ قلمی تفتین گرانه با روحیه فرسایشی، بخاطر ارضای حس خود خواهی و بزرگ منشی خویش؛ درمسند فرمانروایی المقتدرو وزیردربارش حامد بن عباس، تکیه زده و درجهت مسلط ساختن:

باطل برحق؛ نادرستی بر درستی؛ دروغ بر راستی؛ تاریکی بر روشنی؛ شر بر خیر؛ پلیدی بر نیکی ... توطئه چینی میکند تا برای فرونشاندن عطش خصومت ورزی خود، به راحتی فرمان به دارکشیدن هر بی گناهی مخالف چرند نویسی هایش را صادر کند.

جمله گل ها صلحجو و خار بدخو، جنگجو  
خیز، ای وامق، تو باری، عهد عذرا تازه کن

(مولوی)

ویا:

بدین سان کوی ما و را نشاید  
چنین دیوانه را زنجیرباید  
( عبید زاکانی )

حال وقت آن رسیده تا از پاسخ نامه آقای در ظاهر نجرابی، ولی در باطن مفتن وسیه دل، چند مورد برگزیده شود تا بتوانیم به بحث خود پیرامون نیت شوم و دیدگاههای تیره و تار آن شهرت طلب گپ ساز و حراف بی مثال و ماجراجوی مشهور، ادامه دهیم:

«... تا هنوز هم به دنبال آن حزب با دیده درایی روان هستید تا اگر بتوانید مرده آن را از قبرستان شهدای آن حزب بدر آرید.» ، « شما خود که جفنگنامه شاگرد ( آی اس آی ) ( عظیمی ) را در سایت [ سپیده دم ] انداخته اید و به دیگران توهین میکنید! آیا همان برخوردها و کشتار که در اسناد منتشره در سایت های انترنتی دیدید برای شما کافی نیست که هنوز هم با دیده درایی دشنام میدهید؟ حال شما خود با همین نامه خویش تثبیت کردید که با استفاده از نام رهبر فقید زنده یاد کارمل ( پلنوم هژدهم ) میخواهید آتش نفاق را در جنبش مترقی و افغانهای خارج از کشور بشورانید! نی آنانیکه تصاویر و مقاله ها رابه نشر رسانیده اند چون آنها خائنین را معرفی کرده اند.»

پیش از این که از کاتب حرف های بالا در بسا موارد مبنی بر تقه بودن گفته هایش طالب ارائه اسناد موثق گردیم ؛ باید یادآور شد که در نوشته منتشره در سایت " سپیده دم " یک کلمه ای هم راجع به محتوای ویدو های بلند پایه گان حزب و دولت و مقاله های مرتبط به آن، وجود ندارد؛ بلکه روی سخن به طرف آنانی بود که در سیاه مشق های خویش ح. د. خ. ا و مدافعین صدیق اهداف انساندوستانه آن را آماج تبلیغات خصمانه خود قرار داده بودند.

خیر، بهر صورت! زندگی و زمان به همگان آموخته است که این نوع قالب بندی های رهنانه مطبوعاتی از پیش برنامه ریزی شده، صرف بغرض عوامفریبی و به مقصد خود محوری و در خود پیچیدن گرداب گونه، از سوی افرادی به شمار انگشتان یک دست، انجام می یابد که در جاده عریض و طویل نامکشوف، راه افراط و سردرگمی را می پیمایند و هدفی جز ایجاد اختلال و بی نظمی در رده های نیروهای وطنپرست و مردم دوست ، ندارند.

از روی شرف و وجدان بیدار و از عمق ایمان پابندی به راستگویی و راستنویسی، به خدمت آن نگارشگر اهانت گر، حالی میگردد که این بیچاره قرار گرفته در زیر گلوله باران الفاظ واهی شما، هرگز و هیچگاهی «اسناد منتشره در سایت انترنتی» به گردانندگی افراد همدست و همکار شما را مشاهده نه نموده و علاقه مند آن نیز نبوده است و آگاه نیست که محتوای آنها از چه چیزی سخن میگفتند. و اما درباره حوادث خونبار و ویرانی های بنیادبر انداز، پیش و بعد از تاریخ 8 / 2 / 1371 ، گواهی دهنده " برخوردها و کشتار "، بطور گسترده با همه چند و چونش، در رسانه های جمعی

جهان، بازتاب یافته و در گذشته نویسندگان، ژورنالیستان، آگاهان و تحلیل گران سیاسی، پژوهشگران موضوع های بین المللی، با قلم رسای خویش مسائل را سبک و سنگین کرده اند که این قلم با خوانش شماری از آنها، فیض فراوان برده است.

پیوند دادن و برجسب زدن «استفاده از نام رهبر فقید زنده یاد کارمل» و «شورانندن آتش نفاق در جنبش مترفی و افغانهای خارج کشور» با این مسائل از مخزن پروپاگند و تبلیغات بی مایه و بی پایه کسانى سرچشمه میگیرد که تا گلودر کشمکش روحی و روانی خشونتباری غرق میباشند و برای رهایی از این ورطه و غرقاب هلاکتبار، راه نجات را در خود نمی بینند.

از کارگاه معجز تاریخ، بهرمن  
این تیره گون قماش که بینی، برآمده است  
پر نقل بود چنته ، نقل شهرمن  
لیکن فسوس! نقل شگرفش سرآمده است

" احسان طبری" (نقل از کتاب: از دیدار خویشتن )

ویا:

گوهر پاک ببايد که شود قابل فیض  
ورنه هر سنگ و گلی، لؤلؤ و مرجان نشود

( حافظ )

آقای نجرابی (مجازی) سابق افسر خیالی بی رتبه و بی مسلک و بی منصب در گار نیزیون کابل! لطفاً واضح سازید که بر اساس کدام دستاویز ثقه و سند پخته، از روی کدام سنجش و معیار بایسته، بر محک کدام منطق شایسته، در محکوم ساختن این گنهکار (!) بی گناه، قرار قضایی قطعی و نهایی را با کلمات زیرین صادر و فرمان بدار کشیدیم را نافذ ساختید؟

« شما به گمان اغلب نی که صد درصد با فروشنندگان شرف و ناموس افغانها ها به طالبان و گروپهای آدمکش مجاهد همراه بوده اید و هستید! »

ببینید، خواننده عزیز!

تطبیق احکام جزایی از نوع حکم عبدالرحمان خانی؛ فرمان نادر خانی؛ هدایت هاشم خانی، دارد که سراز نو توسط شماری از بیماران سیاسی درون کوفته و حسود، تجرید شده از نهضت دموکراتیک عدالتخواه افغانستان که همه کس! را از دست داده اند و نامهای مستعار سابق هم افشاء و سیاه شده اند، اکنون باگزینش نام مستعار جدید " نجرابی"؟! ؛ بدون هیچ تعهد و قید و بندی به انسانیت، عدالت و معیارهای عدلی و قضایی و اصول و قانون؛ باتوحش و بسط فضای رعب و وحشت؛ به دوران افتد!

دُر نام جستن دلیری بود  
زمانه ز بد دل به سیری بود  
ز نیرو بود مرد را راستی  
ز سستی دروغ آید و کاستی

( فردوسی )

ویا:

بصدق کوش که خورشید زاید از نفست  
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

( حافظ )

آقای عمامه پوش و آخوند آموزش نا دیده در قضاوت و امور محکمه و عدالت! با قبول زحمت یکبار دیگر به شماره های نشریه ماهنامه " آزادی " ( تا آندم که با این نشریه همکاری قلمی داشتم- در سطور آینده توضیح بیشتر داده میشود ) وبه آرشیف نبشته های سیاسی سایت " سپیده دم " مراجعه نمایید؛ و آنگاه معلوم خواهد شد که چقدر آدم تهمتگرو بهتانزن هستی و به راحتی درخواستی یافت که کدام ها با «فروشنندگان شرف و ناموس» مردم افغانستان، یارو یاور، همراه و همکار بودند و هستند و چه کسانی با سلاح بران سخن و قلم، در ضدیت با عملکردهای گروههای جنگی تبهکار، شجاعانه و بی هراس، صف آرایی کرده بودند و سلسله آن در آینده و تا پایان زندگی ادامه پیدا خواهد کرد.

شاخی که میوه داشت، همی نازد از نشاط  
بیخی که آن نداشت خجل گشت و شرمسار

( مولوی )

ویا:

چون سنگ ها صدای مرا گوش میکند  
سنگی و ناشنیده فراموش میکند  
رگبار نوبهاری و خواب دریچه را  
از ضربه های وسوسه مغشوش میکند  
دست مرا که ساقه سبز نوازش است  
با برگ های مرده هم آغوش میکند  
گمراه تر از روح شرابی و دیده را  
در شعله می نشانی و مدهوش میکند

ای ماهی طلایی مرداب خون من  
خوش باد مستیت که مرا نوش میکنی ....

( فروغ فرخزاد )

خواننده عزیز!

باور کامل دارم که آن افسر دروغین به ظاهر " نجرابی " ، نسبت به هرکس دیگر، خوبتر میدانند که لبه تیز نبشته های این خدمتگار عاجزشان، همیشه درضدیت با بیدادگری، استعمار، استعمار، ارتجاع، امپریالیسم، نژادپرستی، جنگ و نظامیگری... بوده؛ پیوسته بداندیشی، دورویی، دوگویی، دروغگویی، بی ایمانی ... ریاکاران سیاسی را به چالش کشیده؛ همواره در دفاع از درستی و حقانیت، با مروجین و مبلغین اندیشه های ضد حقیقت طرف واقع شده؛ دایم با مدافعین فرهنگ پوسیده و منحط قرون وسطایی درستیز قرار گرفته؛ مدام با فرهنگ لفاظی و سوفسطایی جنگیده و مقاومت نموده است....  
و شما " نجرابی " نقاب پوش هرزه گوهرزه نویس! دقیق بخوانید و تابانید که:  
این قلم درنوشتن مسائل به بازاربابی سخن نمی پردازد؛ بدنبال پیدا کردن مشتری سرگردان نیست؛ بدون عوامفریبی خوبی میداند که روی سخنش با کیست و با کی چگونه حرف بزند؛ هرگز از مواضع اصولی، انسانی و وطنپرستانه خود تغییر جهت و تغییر عقیده نداده، عقب دریافت آرمان بصوب قربانگاه بی هدف روان نمی باشد. درنبشته ها در دفاع از آرمانها و پاکیزه گی هدف ها؛ صراحت لهجه، وضاحت در صداقت به اندیشه، قاطعیت در بیان پابندی به راه و رسم سیاسی، شهامت در رد دروغ ها- اتهام ها- برچسب زدن ها- بدنام سازی ها... و افشای ماهیت تبلیغات خصمانه دشمنان تاریخی و رقبای سیاسی کوتاه بین، تنگ نظر، متحجر، متعصب، منفی باف حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، بخرج داده شده است.

من این حرف نوشتم، چنانکه غیر نداند  
تو هم ز روی کرامت بخوان که تو دانی  
( حافظ )

ویا:

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود  
خود فروشان را بکوی می فروشان راه نیست

( حافظ )

ویا:

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

## با مدعی نزاع و محاکمه چه حاجتست

خواننده عزیز!

آقای نجرابی نقاب پوش در نوشته خود در سایت " آزادی " به این جانب چنین اخطار صادر نموده است:

« دیگران را مجبور نسازید که با همان کلماتی که شما همیشه استعمال میکنید شما را یاد کرده و یا جلوتر به ( حریم شخصی ) شما تجاوز کنند که به حق مستحق خواهند بود اگر این کار کنند! »  
آری! این شیوه تهدید و اخطار دادن، حرف حیرت انگیز و چیز غیر قابل انتظار نیست! زیرا در گنده سرای انترنتی بنام " آزادی " و چند صفحه انترنتی دیگر، مماثل و از لحاظ نشر مطالب همسان سایت " آزادی " ؛ بارها بارها به دوران عفت قلم و سخن و با زیرپا گذاشتن اصل حرمت به انسانیت؛ به " حریم شخصی " و " محیط فامیلی " افراد و اشخاص مشخص، تاخت و تاز و تجاوز صورت گرفته است و به یقین که در آینده نیز چنین خواهد شد.

البته بر طبق میثاقهای جهانشمول رعایت احترام به کانون گرم خانواده و محیط زندگی فامیلی و حریم شخصی افراد؛ معیارهای قبول شده عدلی و قضایی بین المللی، از جمله مواد مصرحه در اعلامیه جهانی حقوق بشرودهها سند حقوقی و قانونی دیگر، وجود دارد که میشود بر بنیاد و با استفاده از آنها، عاملین این گونه اعمال را به پای میز محاکمه کشانید؛ (مرجع اصلی سازماندهندگان و تنظیم کنندگان این همه سفسطه گویی ها و یاوه نویسی ها را همگان میشناسند).

شایان ذکر است که نگارنده این سطور، در گذشته و در هیچ زمان، هیچ نوع شناخت و معرفت با " نجرابی " ( فرد مجازی ) و با مسؤول و گرداننده سایت " آزادی " نداشته است و هرگز روبرو و مستقیم همدگر را ندیده اند؛ پس چگونه و بر اساس کدام سنجش و میتودولوژی، آگاهی از سرگذشت زندگی فردی و خانوادگی افراد، به " حریم شخصی " تجاوز میکنند؟

بی شرمی ، دیده درایی و بد اخلاقی !

در کف ندارم سنگ من، با کس ندارم جنگ من  
با کس نگیرم تنگ من، زیرا خوشم چون گلستان

( مولوی )

ویا:

زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل  
زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

## ( خیام )

در آن سالی که شماری از هم میهنان عزیز و با درد مان در دیار غربت، در کشور دنمارک با کار و تصمیم مشترک، به انتشار نشریه " آزادی " همت گماشتند، محترم دستگیر صادقی (از جمله بنیاد گذاران و در آن وقت عضو هیأت تحریر نشریه ) از نگارنده تقاضا بعمل آورد تا با نشریه " آزادی " همکاری قلمی صورت گیرد؛ این دعوت را از دل و جان پذیرفتم و سلسله نوشتن به " آزادی " آغاز گردید.

در جریان همین همکاری قلمی بود که زمینه ارتباط تلفونی و صحبت کردن با مدیرمسئول نشریه " آزادی " فراهم شد و در فاصله میان انتشار و از چاپ برآمدن شماره های آن گاه گاهی تلفونی باهم صحبت می نمودیم.

حدود ده سال برای " آزادی " بسیار صادقانه و از ته دل، روی مسائل متعدد، قلم زدم و مضمون نوشتم. این که نبشته ها خوب بود یابد؛ با کیفیت بود و یا بی کیفیت؛ دلچسب بود و یا ملال آور؛ قضاوت را می گذاریم به خواهران و برادران هموطن خود که شماره های " آزادی " را مطالعه نموده اند. و اما باقی ماند موضوع استعمال کلمات که از نظر " نجرابی صاحب مجازی "، «رکیک و دور از ادب و کرامت انسانی و بشکل بسیار بی...» قلمداد شده و در خطاب به نگارنده، نگاشته است: « دیگر تحمل نتوانستم که خاموش بمانم. خواستم تا پاسخی در دفاع از سایت اینترنتی و قلم بدستان، به گونه خود شما برایتان بفرستم. ممکن شما مؤدب شوید! »

ببینید، خواننده عزیز!

مستعار نویس نقاب پوش در این جا نیز با یک تجاehl عارفانه، دو موضوع را در پرده ابهام گذاشته تا بدین شیوه ماهیت زشت و نابکار خود را پرده پوشی نموده باشد:

### 1- قلم به دستان ؛ 2- سایت های اینترنتی؛

ولیک مشخص نساخته است که این " قلم به دستان " و آن " سایت های اینترنتی " که فردی بدون اسم و شهرت و فوتوازر زمین نجراب برخاسته و از آنان دفاع و وکالت می نماید؛ کیها و کدام ها اند؟ تا آگاهان سیاسی، فرهنگیان، نویسندگان، ژورنالیستان، هنرمندان، بویژه اعضای ح. د. خ. ا با نام و نشان آنان آشنایی پیدا میکردند؛ و آنگاه قضاوت آسان میشد و معلوم میگردد که « کلمات رکیک و دور از ادب و کرامت انسانی و بشکل بسیار بی... » همیشه در کجا ( کدام سایتهای اینترنتی ) و از سوی چه کسانی ( کدام قلم بدستان ) استعمال شده است؟

صوفی نهاده دام و سر حقه باز کرد  
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد  
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه  
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

## ( حافظ )

قابل تذکار دانسته میشود که نگارنده با ابراز مراتب ارج گذاری بی پایان به اصل های آزادی بیان و عقیده؛ قدسیت قلم و اندیشه و حرمت گذاشتن به حرفه شریف نویسندگی؛ هرگز و هیچگاهی قلم را به هدف تعرض بر کسی، مانند نجرابی؟!؟! مجهول الهویه، غرض عقده گشایی و یا خصومت شخصی ( که با هیچ کسی چنین خصومتی هم نداشته) بکار نرفته است؛ بلکه دایم در دفاع از حقیقت و بیان واقعیت، در مقابله با تاخت و تازهای سیاسی غیر اخلاقی، تفرقه افکنانه... و توطئه ها، دسایس و تبلیغات خصمانه دشمنان داخلی و خارجی جنبش چپ و دموکراتیک کشور، ایستاده گی کرده است.

از آن جایی که در مقابل هر رسوایی قلمی، شایعه پراگنی های هستریک، یاوه سرایی های لجام گسیخته، هذیان گویی های پراز دروغ و فریب، هرزه نویسی های پراز فتنه و فساد؛ نمیتوان بی تفاوت باقی ماند و سکوت اختیار نمود و نقش نظاره گر را بخود گرفت؛ بنابراین این قلم همیشه در دفاع از حق و عدالت، یکجا با کلیه آزادگان شیرین کلام و شیرین بیان، درسنگر آزاده گی- راستی- درستی و حقیقت جویی و واقعیت خواهی قرار گرفته؛ در برابر توهین های بدور از ادب و اخلاق، تاخت و تازهای سبعانه، بلند پروازی های توأم با خدعه و نیرنگ، اشاعه اکاذیب فریبنده، قرینه سازی های اغراق آمیز، اتهام بستن های نادرست، لافیدن های بی مایه، حرافی های میانتهی... آیینه گذاشته است که انجام این رسالت از زمره حقوق حقه دموکراتیک هر انسان آزاده بحساب میآید.

کنون شهزادگان بی تاج و تخت و میراث خواران جهنم از ما می طلبند و توقع آن را دارند تا ما به سان برده گان خموش از جا نجنبیم و لب از لب نگشاییم و هر آنچه از مرداب زشتی ها و پلشتی و ناروایی ها به آدرس ما حواله گردید و حواله گردد، همه را بمتابۀ کفاره گناهان ناکرده خود و توهین به حزب مان ( ح. د. خ. ا ) ؛ دهن بسته بپذیریم و صدا بیرون نیاوریم.

## چه آرزوی خامی و چه توقع بی جایی!!

به آن هرزه نویس نقاب پوش در سایت بی رسالت بنام " آزادی " باید گفت که نگارنده، به سخن پرگهر احسان طبری، هیچگاهی « یکی از عمه ظلم و چاکران دروغ » نبوده و نیست و هرگز « خود را تا حد یک تبه کارتنزل » نداده است؛ بلکه پیوسته با پایداری و استواری و اتخاذ موضع گیری های دلیرانه قلمی، در دفاع از « عدالت اجتماعی و حقیقت علمی » با گامهای متین و مصممانه به پیش رفته؛ بخاطر پاسداری و وفاداری به راه و رسم مبارزه سیاسی و تبلیغ و ترویج اندیشه های رهایی بخش توده های مردم و دفاع از منافع زحمتکشان، بسا مشقات و ناملايمات روزگار را تحمل نموده و در پای آنها نقد زندگی و سلامتی وجود خویش را تا رفتن به زیر تیغ جلادان تاریخ؛ گذاشته است.

ای خوانده کتاب زند و پازند  
زین خواندن زند تا کی و چند  
دل پر ز فضول زند بر لب

زردشت چنین نوشت در زند  
از فعل منافقی و بی باک  
وز قول حکیمی و خردمند  
در فعل بفضل شو بیفزای  
وز قول رو اندکی بر او رند  
پندم چه دهی نخست خود را  
محکم کمری زیند در بند  
چون خود نکنی چنانکه گویی  
پند تو بود دروغ و ترفند....

### ( ناصر خسرو بلخی )

نجرابی ( مجازی ) هرزه نویس بسان عروسک کوکی و آدمک چوبی با ریموت کنترل سایت "آزادی" و دیگر همطرازان خویش، به نرخ روز قلم میزند و سخن می سراید و فضل می فروشد! اینبار در نوشته منتشره در سایت آزادی، از روی ریا و تزویر لحن صحبت و مکالمه با رفیق فیضی عزیز نسبت به گذشته و چند روز قبل، یک تغییر (180) درجه بی را نشان میدهد! اینبار با یاد آوری مراتب احترام به «واحد فیضی» و «فامیل محترم شان» در خطاب به نگارنده، این گونه حرفهای بی ادبانه را به خورد مردم داده است: «... و محترم فیضی که شخص محترم و سرسفيد و با عفت و فامیلدار هستند، از شما خیلی ها متفاوت هستند...»

ببینید، خواننده عزیز!  
این آدم یاوه سرا و عقده گشا، در حرفهای بالا نشان داده است که کوچکترین ارزش به "عفت" داشتن و «فامیلدار» بودن قایل نیست؛ ورنه چنین نابخردانه حرف نمی زد. البته این موضعگیری او بیانگر آنست که وی باید از انسانهای با عفت و فامیلدار تفکیک شود!  
این آدمک کاغذی از یاد برده که در گنده سرای انترنتی بنام "آزادی" و در شماره های اخیر ماهنامه آزادی، چندین بار در چند نوبت بدون در نظر گرفتن حرمت نان و نمک و پاس رابطه تشکیلاتی حزبی در گذشته و همکاری های قلمی و مطبوعاتی؛ بالای « واحد فیضی » و «حریم فامیلی» شان تاخت و تاز صورت گرفت که آخرین مرتبه رفیق فیضی عزیز با نشر یک مقال در سایت " سپیده دم " زیر عنوان « یک پاسخ کوتاه ... » به مقابله برخاست.

نه هر که چشم و گوش و دهان دارد آدمیست  
بس دیو را که صورت فرزند آدمست  
آنست آدمی که درو حسن و سیرتی  
با لطف صورتیست دگر حشو عالمست

### ( سعدی )

نجرابی خان تقلبی ( با نام تقلبی) با تذکار اخطار و تهدید با عبارات زیرین، سایه کابوس وحشت خود را بالای این بیچاره ناتوان و عاجز، کم زور و کم شیمه، کم بغل و بی واسطه، یتیم و غربت نشین، پهن ساخته است:

«... یاد آور میشوم که اگر اخلاق و تربیه و شمه از افغانیت در وجود شما است! دیگر به این لجن پراگنی بس کنید ورنه....!»

فکر میکنم در دفع تهدید " نجرابی صاحب " و رفع خطر احتمالی از ناحیه اخطارش، اولتر از همه از شهرداری محل زیست خود طالب کمک شوم تا گرداگرد منزل ما را با دیوارهای مستحکم احاطه و یا سیم خاردار هادی برق کش کنند. شاید بدین طریق از ورود « کینگ کانگ » و « داراسنگ » به داخل خانه جلوگیری شده بتواند و از ما در مقابل زورگویی و اعمال و حرکات وحشیانه، حمایت صورت گیرد!

در گام بعدی باید به اداره پولیس اطلاع داده شود تا با توظیف " پهره دار " و " کشک چی " از وقوع احتمالی یک عمل جنایی سازمان یافته، پیشگیری گردد و جان و زندگی یک همشهری بی آزار نجات یابد و هم یک قاتل حرفوی نتواند به این ساده گی خون یک انسان بی گناه را بر زمین بریزد!

قدم اخیر، خبر ساختن همسایه هاست که بایست مراقب اوضاع باشند و هر آدم بیگانه، ناشناس، مشکوک و ولگرد را زیر نظر بگیرند. ممکن است در شناخت این آدم جانی و رهن اندکی مشکلات پیش آید؛ زیرا ایشان در حالت نشستن در اعتکاف در درون خیمه " پرتاتیف " بدون گذاشتن عکس و معرفی نام اصلی خود، در سایت " آزادی " اخطار داده و تهدید کرده است.

و در فرجام این که آقای " نجرابی " نا " نجرابی " !

شعری را که در آخر نوشته تان گنجائیده اید، حتماً ایام برهنه صورتی خود را به یاد آورده اید! باید گفت که با همان شعر: سطح داشتن شرف، اندازه سویه، میزان تربیه، درجه اخلاق، مقیاس فهم و فراست خویشان را به نمایش گذاشتید!

نگارنده موضوع را در همین جا خاتمه یافته پنداشته، بی تفاوت است که از سوی چه کسی، چگونه واکنش نشان داده میشود. انتظار موضعگیری و یا عکس العمل بعدی را نداشته باشند.

منبع: سپیده دم